

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لَزِيَّارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِمٍ طَلَمَ حَوْثَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُزُودِ وَ تَبَيَّنْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بحث در این بود که واژه امر و نهی در این دو فريضه مهم به چه معناست. خب طبق
قاعده گفتیم ابتدائاً باید ببینیم آیا حقیقت شرعیه برای این دو واژه هست یا نیست و اگر
حقیقت شرعیه نیست آیا از طرف شارع استعمالاتی و اراده‌هایی وجود دارد که اختلال
ایجاد کند در ظهور عرفی این کلمات، در این معانی عرفیه و لغویّه‌شان یا این که نه. که
اگر این‌ها نبود آن وقت قهراً باید این واژه‌ها را حمل بکنیم بر معنای عرفی و معنای لغوی
علی الترتیب.

گفتیم استدلالی وجود دارد یا استدلالی وجود دارد بر این که اثبات می‌کند یا حقیقت
شرعیه یا اختلال را. بنابراین نمی‌توانیم بر آن معنای عرفی حمل بکنیم. آن استدلال
حاصلش این بود که به حسب روایات عدیده و به حسب فتاوای فقهاء امر تقسیم شده به
سه مرتبه؛ امر لسانی، امر قلبی، امر یدی. گفتند امر دارای سه مرحله است خب و حال
این که واضح است امر قلبی که اعتقاد قلبی باشد به هر معنایی اعتقاد قلبی را بگیریم
این لیس من الامر. به قول صاحب جواهر این نه امر است نه کسی که چنین اعتقادی را
دارد به او می‌گویند آمر یا ناهی و معلوم است آن که بالید است آن هم هیچ مرتبه‌ای از آن
این طور نیست چه ضرب و یک سیلی باشد، چه جرح باشد، چه قتل باشد. این‌ها را هم
نمی‌گویند امر کرد، چه کرد؟ کشتنش. امر کرد، چه کار کرد؟ یک دو سه تا سیلی به او زد.
به این امر گفته نمی‌شود. پس آن دو تا که معلوم است امر نیستند؛ قلب واضح است، این
هم که واضح است. می‌ماند آن که به لسان است. به لسانش هم همایش امر نیست.
بیايد نصیحت بکند، بیايد موعظه بکند، بیايد إخبار کند بگوید آقا این واجب است در شرع،
کسی که انجام بدهد آن ثواب‌ها را دارد، کسی که ترک بکند آن عقاب‌ها را دارد. إخبار
است، این هم امر نیست. نه امر است نه نهی است. بله بخشی از آن‌هایی که به لسان
است اسم امر و نهی را دارد. بنابراین این تقسیم شدن امر به معروف و نهی از منکر به

مراتب ثلاثه این کاشف است از این که شارع این امر را در معنای عرفی استعمال نکرده و الا قابل تقسیم به این امور نبود و نهی را هم در معنای عرفی استعمال نکرده و الا قابل تقسیم به این امور نبود. پس بنابراین معلوم می‌شود شارع یا یک حقیقت شرعی دارد یعنی این امر در این جا یک معنای شرعی وضع کرده برای آن حالا ولو به نحو وضعی که آقای آخوند تصویر فرموده. وضع تعیینی بالاستعمال. و نهی را هم همین طور. یا این جور است، یا اگر این جور نباشد از این روایات و این‌ها ما می‌فهمیم که شارع بالاخره امر که دارد می‌گوید آن معنای عرفی مقصودش نیست بدون اقامه قرینه متصله. نیست پس اختلال ایجاد می‌کند. اگر ما کلمات مردم را حمل کنیم بر همان معنای عرفیه‌اش به خاطر آن ظهور حال‌شان است که آن ظهور حال به ضمیمه آن برهان که قبلاً گفتیم یا نه آن ظهور حالی که خودش کافی است بر این که تمام مطلب را اثبات بکند. هر دو هم ...؟ این استدلال. این استدلال چند مناقشه به آن شد. مناقشه اول چی بود؟ مناقشه اول این بود که کدام دلیل را شما دارید، کدام روایت را دارد که در آن‌ها واقعاً امر تقسیم شده باشد و نهی تقسیم شده باشد. این توی کلمات فقهاء تقسیم‌بندی آن‌ها این جوری متن را که نوشتند به این شکل نوشتند. اما ما توی روایتی نداریم که این‌ها تقسیم به این کرده باشند. یعنی تا حالا برنخوریم حالا و الله العالم فعلاً عَجَالَتاً برنخوریم به چنین چیزی. بله این وظایف ذکر شده در روایات اما این‌ها مرتبه امر به معروف و نهی از منکر هستند به چه دلیل؟ این‌ها وظایف آخری که واجب است. آن هم طبق شرایط خودش. امر به معروف واجب است، ممکن است همین امر به معروف یعنی همین معنای عرفی‌اش همان طور که امام هم فرموده احوط این است که به صیغه امر هم بگوید. افعَل و لاتفعل بگوید. این یک وظیفه است اگرچه خود امام هم تقسیم کردند به آن مراتب ثلاث. پس بنابراین، این اشکال اول بود که حالا این توضیح بیشترش ان شاء الله وقتی بحث از مراتب می‌شود و ما ادله مراتب را می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا این‌ها واقعاً مراتب هستند یا خودشان تکالیف جداگانه‌ای هستند آن جا بیشتر واضح خواهد شد. این اشکال اول.

اشکال دوم این بود که این بیان حقیقت شرعی را اثبات نمی‌کند. چون واقعاً ممکن است شارع به نحو مجاز در کلمه یا به نحو مجاز در اسناد و به نحو تعدد دال و مدلول یا نه حتی مجاز در اسناد هم نباشد به نحو تعدد دال و مدلول این کار را کرده باشد که یعنی این معانی را اراده کرده باشد که دیگه توضیحاتش را دادیم تکرار نکنم آن‌ها را. پس بنابراین اثبات حقیقت شرعی نمی‌کند. بله اختلال ایجاد می‌کند حالا اگر جواب‌های دیگه نباشد اختلال ایجاد می‌کند ولی اثبات حقیقت شرعی نمی‌تواند بکند.

اشکال سوم این بود که این نصوص معارض است. این روایاتی که شما می‌گویید دلالت می‌کند بر این که امر سه مرتبه دارد، نهی سه مرتبه دارد این‌ها معارض است با روایات وارده در ذیل آیه شریفه «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» آیه ششم سوره مبارکه تحریم. با آن منافات دارد که از آن روایات چی استفاده می‌شود؟ از آن روایات استفاده می‌شد که همین امر زبانی و نهی زبانی کفایت می‌کند. شما با این وظیفه‌تان را انجام می‌دهید و مقصود از امر و نهی در آن روایات همین امر و نهی زبانی و همان است که عرف به آن می‌گوید امر و نهی. و چون استظهار می‌شود که این «قوا انفسکم و اهلیکم ناراً» یک شعبه‌ای از همان امر به معروف است منتها در مورد اهل. نه یک باب آخری است، باب جدایی است. امر به معروف که شارع واجب کرده همگانی یک شعبه‌اش و یک مصداقش همان راجع به اهل است که در خصوص این آیه شریفه به آن سفارش خاص شده. البته اهل اولی هستند به این که انسان آن‌ها را ارشاد کند، هدایت کند به راه راست از این جهت خب.. بنابراین این باب همان باب امر به معروف است. اگر این جا بنا شد که صیغه

امر باید به کار برود، همان باید به کار ببرد و بیش از این وظیفه ندارد حتی وظیفه یدی هم ندارد یعنی وظیفه قلبی هم در این جا ندارد. وظیفه‌اش این است که این را بگوید.

سؤال: ولی این نیامده توی روایات توی روایت فقط عنوان امر و نهی آمده.

جواب: خب بله چون صاحب جواهر که فروده داریم توضیح می‌دهیم حرف صاحب جواهر را. صاحب جواهر فرموده این‌ها را معارض قرار داده دیگه.

خب این جواب سوم است که داده می‌شد. پس آن روایات معارض هستند. بنابراین اگر تعارض کردند، تساقط می‌کنند ما دلیلی نداریم بر این که شارع فرموده باشد امر سه مرتبه دارد. تا شما بخواهید بگویید که اختلال ایجاد می‌شود یا بخواهید اثبات حقیقت شرعی بکنید. این اشکال سوم.

آیا این اشکال سوم وارد هست یا وارد نیست؟ هفت هشت مناقشه این جا وجود دارد که باید این‌ها را مورد تأمل قرار بدهید.

مناقشه اول این است که گفته می‌شود تمام این روایات وارده در ذیل این آیه مبارکه از نظر سند اشکال دارد. بنابراین حجت نیستند تا بتوانند معارضه کنند با آن روایات. خب این روایات را مرحوم سید هاشم بحرانی قدس سره در تفسیر برهان در ذیل آیه مبارکه جمع کردند حالا شکرآ لرحمت ایشان من این‌ها را از همان جا عرض می‌کنم اگر چه صاحب وسائل هم در باب نهم «بَابُ جُوبِ أَمْرِ الْأَهْلِيْنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَهْيِيهِمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» بعضی را ذکر فرموده است. و از جهاتی هم بهتر از آن چیزی است که در برهان آمده که حالا با توجه به هر دو عرض می‌کنیم.

خب روایت اولی که صاحب برهان ذکر فرموده روایت سوم است که ایشان ذکر می‌فرماید. چون دو روایت قبلی ربطی به این بحث ندارد. ولو در ذیل آیه است ولی ربطی به بحث ما ندارد. روایت سومش که صاحب جواهر هم فرموده:

و عنه عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ غَدَافٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا تَرَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا - جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْكِي وَ قَالَ أَنَا عَجَزْتُ عَنْ تَفْسِي كُفْتُ أَهْلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسَكَ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسَكَ.

که این جا روشن است، او از چی گریه می‌کرد؟ بابا یک وظیفه مهمی گردن من انداختی. می‌گوید نه آقا این قدر مهم نیست ناراحت نباش، گریه نمی‌خواهد بکنی همین گفتن هست دیگه. پس معلوم می‌شود به ید لازم نیست کاری بکنی و الا این تکلیف شاقی است خب خودم باید چه کنم باید به یدم بروم کتک بزنم، نشد چه کنم، نشد چه کنم. این‌ها گردن من آمده. پس بنابراین نفی می‌کند آن‌ها را. آن قلب را هم که به طریق اولی، وقتی آن نفی شد این که آسان‌تر است آن هم دارد نفی می‌شود. و آن چنان تکلفی ندارد او توی قلبش. پس بنابراین ظاهر این است که شما همین امر بکن بگو نمازت را بخوان، بگو دروغ نگو، غیبت نکن، همین کفایت می‌کند. بیش از این خدا از شما نسبت به اهل نخواسته.

حالا این جا این سند مشتمل بر مولی آل سام هست. این جا مولی آل سام عبدالاعلی مولی آل سام به قول محقق خویی در معجم رجال الحدیث فرموده «إِنَّ الرَّجُلَ لَمْ تَثْبِتْ

وثاقته و لا حسنه» این آدم مجهول الحال است چون ما یک عبدالاعلی داریم که او ثقه است، او نخعی است. یک عبد الاعلی مولی آل سام داریم که او لم یرد فی حقه توثیق و لاجرح. لا توثیق خاص و لاتوثیق عام، هیچ کدام را نداریم. بنابراین می شود مجهول الحال. اگر کسی بگوید این با آن متحد است خب می تواند بگوید این ثقه است. اما ما دلیلی بر این اتحاد نداریم بلکه دلیل بر عدم اتحاد داریم. ان شاء الله به معجم رجال الحديث که مراجعه بفرمایید روشن هست این، من دیگه زیاد معطل نمی شوم چون آن جا به طور واضح بیان شده بنابراین این اشکال عبدالاعلی مولی آل سام در این جا وجود دارد. این اشکال در این روایت.

در کیفیت نقل هم مرحوم سید هاشم بحرانی فرمود «و عنه عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد» مرحوم صاحب وسائل فرموده «محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد» ایشان دیگه ضمیر «عنه» را، با عنه آورده. این «عنه» در عبارت ایشان برمی گردد به محمد بن يعقوب کلینی. مرحوم صاحب وسائل اظهار فرموده، ایشان به همان ضمیر «عنه» اکتفا فرموده. این حدیث اول که محل اشکال است.

حدیث دوم...

سؤال: ...؟

جواب: این را ما می گویم و این اشکال جواب داده شده.

و عنه بإسناده عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ (در باره آیه شریفه) قُلْتُ كَيْفَ أَقْبَهُمْ قَالَ تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا تَهَاوَاهُ اللَّهُ فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَفَّيْتَهُمْ وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَصَّيْتَ مَا عَلَيْكَ.

و رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ كَذَا الَّذِي قَبْلَهُ.

صاحب وسائل فرموده، شیخ هم در تهذیب نقل فرموده یکی از دو کتاب تهذیب. در تهذیب نقل فرموده.

خب این جا هم اشکال در این است که به حسب نقل سید هاشم فرموده «و عنه باسناده عن عثمان بن عيسى» یعنی محمد بن يعقوب باسناده عن عثمان بن عيسى. خب ما نمی دانیم اسناد محمد بن يعقوب به عثمان بن عيسى چیه. فاصله محمد بن يعقوب با عثمان بن عيسى که از اصحاب مثلاً امام صادق است خیلی فاصله است. حتماً بینش افرادی باید باشد. آن ها کی هستند؟ پس به حسب نقل برهان «عنه» یعنی عن محمد بن يعقوب، باسناده عن عثمان بن عيسى مشکله چی را ایجاد می کند؟ ارسال را. اما صاحب وسائل این جوری نقل فرموده «و عنهم عن احمد بن محمد بن عثمان بن عيسى» ایشان؛ صاحب وسائل فهمیده که این روایت تعلیق بر روایت قبل دارد در کافی. به کافی شریف که مراجعه کنید روایت اول این جوری است: «محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا» یا «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن اسماعيل عن محمد بن عذافر عن اسحاق بن عمار عن عبدالاعلی مولی آل سام» همین بود که خواندیم. این روایت اول است از کافی. روایت بعدش می گوید «و عنه». «و عنه» یعنی چی این جا؟

مرحوم سید هاشم بحرانی «عنه» را معنا کرده یعنی «عن محمد بن يعقوب» ضمیر عنه را برگردانده به محمد بن يعقوب. «عنه» عن عثمان بن عيسى. «عنه» یعنی عن محمد بن

يعقوب عن عثمان بن عيسى بعد گفته بين محمد بن يعقوب با عثمان عيسى که فاصله هست، بعد گفته پس محمد بن يعقوب باسناد عن عثمان عيسى. اين فحو کافی در اين جاها خیلی مهم است. اين تعليق. ايشان اين «عنه» را کأنَّ آن «عنه» که اول سند هست در کافی آن را کلام محمد بن يعقوب کليني قرار نداده؛ سيد هاشم بحراني. آن را کلام کی قرار داده؟ راوی کافی. آن صفواني که می‌دانيد اولی کافی کلمه صفواني هست يا چیز ديگه آن راوی کتاب کافی است. آن دارد می‌گويد «عنه» يعنی «عن محمد بن يعقوب» اين جور معنا کرده. اما اين‌ها خلاف ظاهر است که یک جا فقط يکھو يبايد بگويد «عنه». اين همان که صاحب وسائل فهميده ظاهر است که اين «عنه» برمی‌گردد به آن فردی که در حديث قبل هست و معلوم بوده در آن ازمنه، اين تعليق هم فلسفه‌اش اين بوده که معلوم بوده کی از کی روايت می‌کند. وقتی نامش را در حديث قبل بردند چون معلوم بوده در جَوَّ آن زمان همه آشنا بودند بعد می‌گويد «عنه» از اين آقایان و آن آقا که آن جا گفته ديگه. همه می‌فهمند يعنی کی. پس اين «عنه» برمی‌گردد به احمد. يعنی احمد بن محمد بن عيسى. بعد احمد محمد بن عيسى هم که در سند قبل گفتيم چه کسانی از او نقل کردند؟ عده. بنابراین معنايش اين می‌شود «عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عيسى عن عثمان بن عيسى. اين‌ها خیلی لازم است یکی از دوستان می‌گفت در سطح چهار برادری آمده بود امتحان سطح چهار می‌داد. توی جزوه‌اش بود که محمد بن الحسن، گفتم اين محمد بن الحسن کيه؟ گفت نمی‌دانم کيه. گفتم محمد بن الحسن طوسی. چرا؟ برای اين که بعضی‌ها اصلاً برانی از وسائل هستند، مراجعه نمی‌کنند فقط همین می‌نویسند و به همین نگاه می‌کنند می‌گویند کفایت می‌کند. ما بايد آشنای به کتب حديث بشويم، به خود کافی مراجعه کنیم يعنی به نقل وسائل و اين‌ها هم اکتفا نکنيم. چرا؟ ممکن است اشتباه فهميده باشد ضمير را اشتباه برگردانده باشد. یک محقق پژوهشگر بايد برود اين منابع را نگاه کند، اين حرف‌ها را نگاه کند و آشنای به وسائل باشد، آشنای به کافی، تهذيب، استبصار، من لايحضره و اين خصوصياتش را حسابی آشنا باشد. خب اين جا هم پس بنابراین نحوه... اگر چه هر دوی اين‌ها هم سيد هاشم بحراني از محدثين بزرگ شيعه هست، هم مرحوم صاحب وسائل اين چيني است ولی اين تفاوت‌ها گاهی در فهم‌شان وجود. حالا اين محدث بحراني یک کتابی هم دارد ترتيب التهذيب. چون تهذيب شيخ طوسی مرتب نيست طبق ابوابی که... ايشان مرتب کرده. آن جا هم گاهی ضميرها را برگردانده. هم به درد می‌خورد، که گاهی انسان گیر می‌کند چه جوری است به آن ترتيب التهذيب که نگاه کند اين چیزها برای او روشن می‌شود. اين کتاب ترتيب التهذيب چاپ حروفی نشده افست شده، کتابخانه آيت الله نجفی ساليان قبل اين را افست کردند. الان هم شايد توی بازار نباشد، آن جا هم نباشد. من از همان سی سال پيش که افست کرده بودند تهيه کرده بودم دارم. آن هم به اين درد می‌خورد کتاب ايشان. حالا اين روايت مشتمل است بر عثمان بن عيسى، عده‌ای در عثمان بن عيسى اشکال شديد دارند. فلذا عثمان عيسى رساله‌ها در باره او نوشته شده که ايشان ثقة هست يا ثقه نيست، می‌شود به او اعتماد کرد يا نه. بنابراین اين روايت هم اين مشکله را دارد.

و اما روايت ديگر که باز صاحب جواهر ذکر فرمود و در همان تفسير برهان آمده است روايت:

و عنه عن عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا. (سؤال کرد) كَيْفَ تَقَى أَهْلَنَا قَالَ تَأْمُرُوهُمْ وَ تَنْهَوْنَهُمْ.

که روایت سه همان باب نه وسائل است. صاحب وسائل هم در باب سه ذکر کرده. اشکال این روایت هم این است که حفص بن عثمان که در این روایت وارد شده لاتوثیق له و لاجرح. بله این جا کی از او نقل کرده؟ ابن ابی عمیر نقل کرده. کسانی که می‌گویند ابن ابی عمیر لایروی و لایرسل الا عن ثقة خود این سند دلیل می‌شود چون سند تا ابن ابی عمیر تمام است. خود این سند دلیل می‌شود بر این که ابن جناب حفص بن عثمان ثقة ولی مثل آقای خویی و این‌ها که این حرف را قبول ندارند بنابراین این روایت می‌شود ضعیف به خاطر حفص بن عثمان.

روایت بعد باز:

عنه عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عيسى عن علي بن النعمان عن عبد الله بن مسكان عن سليمان بن خالد...

این روایت را من بعداً خدمت‌تان عرض می‌کنم. این جا چون صاحب جواهر ذکر نکرده بود دلالت بر این مطلب ما هم نمی‌کند. مطلب دیگری است که بعداً عرض خواهم کرد.

روایت بعدی، این روایت در کافی نیست در تفسیر قمی است که سید هاشم بحرانی از او نقل می‌کند.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤْدَةَ...

که در باره‌اش گفته شده ثقة صحيح الحديث.

عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِكُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْجَارَةُ قُلْتُ: هَذِهِ تَفْسِي أَقْبَاهَا فَكَيْفَ أَقْوَى أَهْلِي قَالَ: تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا تَهَاهُمُ اللَّهُ عَنْهُ- فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ- وَ إِنْ عَصَوْكَ فَكُنْتَ قَدْ قَصَبْتَ مَا عَلَيْكَ.

خب این روایت هم مشتمل است بر زرعة بن محمد، زرعة بن محمد توثیق دارد اما کشی روایتی نقل می‌کند که دلالت می‌کند بر این که ایشان دروغ گفته و کذب از او صادر شده است بنابراین تعارض می‌کند. آن توثیق با این جرحی که از این روایت استفاده می‌شود تعارض می‌کند اگر سند روایت تمام باشد.

بعضی گفتند سند آن روایت تمام نیست بنابراین معارضه نمی‌شود. اما اگر کسی بگوید نه سندش تمام است این مشکله در زرعة بن محمد هم وجود پیدا می‌کند. خب این‌ها روایتی بود که در ذیل آیه شریفه است. خب این‌ها که همه‌اش سندهایش مشکل داشت. پس بنابراین معارضه با آن روایات نمی‌کند. این اشکال یندفع به این جهت.

خب علی مبنا که گفتیم هر روایتی که در کافی شریف است حجت است ولو سندش اشکال داشته باشد خب این اشکال از نظر مبنا ما وارد نیست و می‌گوییم این روایات همه معتبرند. آن‌هایی که در کافی بود که روشن است، آن هم که در تفسیر علی بن ابراهیم بود وجودش در تفسیر علی بن ابراهیم کفایت می‌کند البته می‌شود توثیق عام برای زرعه. آن روایت که در کشی است وقتی سندش اشکال داشت دیگه معارضه نمی‌کند. حالا تازه اگر این دانه روایت هم سندش ضعیف شده بقیه که در کافی شریف

هست. علاوه بر این که آن‌ها افراد دیگر هم راه برای تصحیح آن‌ها وجود دارد و ان شاء الله چون این جا نیاز نداریم به آن بحث‌ها ما دیگه معطل بحث رجالی این جا نمی‌شویم در جای لازم ان شاء الله آن بحث‌ها را طرح می‌کنیم. این جواب اول و ما يتعلق به.

فتحصل که علی مینا اشکال اول و جواب اول تمام نیست و تمام این روایات قابل اعتماد و اعتبار هستند. علاوه بر این که یک دانه، دو تا روایت که نیست. عده‌ای از روایات است از افراد مختلفه در کتب معتبره پس يعاضد بعضها بعضاً. بنابراین این جهت هم تقویت می‌کند اعتماد بر این روایات مبارکات را.

جواب دوم:

جواب دوم این است که این جا جمع دلالتی وجود دارد بین آن روایات و این روایات که صاحب جواهر قدس سره می‌فرماید، می‌فرماید روایات تثلیث که می‌گوید نهی سه مرتبه دارد، امر سه مرتبه دارد نص در این است. قابل توجیه نیست، نص است. خواندیم روایاتش را دیگه، می‌گوید به ید، به لسان، به چی. نام برده، تثلیث کرده. این روایتی که در ذیل آیه شریفه هست این‌ها ظاهرند، نص که در این نیست که مراد این است لیس الا. پس بنابراین به نصوصیت آن‌ها دست از ظهور این‌ها برمی‌داریم می‌گوییم این جا هم امری که در این روایات شده چی مقصوده؟ فقط امر لسانی و به معنای صیغه افعال و این‌ها نیست.

فرموده در صفحه 382:

لكن ماسمعه من النصوص و الفتاوى الدالة على أنَّهما يكونان بالقلب و اللسان و اليد صريحٌ في إرادة حمل الناس عليهما بذلك كله.

صریح است در این که می‌گوید مردم را باید وادار بکنید به همه این سه تا. هم به مرتبه اولی، هم ثانی، هم ثالثه. خب این چینی است. وقتی که این جوری شد؛

فيمكن إرادة ما يشمل الظرف و نحوه من أمر الأهل و نهيم.

وقتی آن صریح شد پس از امر به اهل و نهی از اهل می‌توانیم بگوییم معنای عامی اراده شده که هم شامل امر لسانی می‌شود هم شامل امر قلبی می‌شود، هم شامل امر یدی می‌شود. آن چون نص است این ظاهر است.

این هم جواب دومی است که صاحب جواهر فرموده قدس سره. این جواب محل یک اشکال است و آن این است که این جمع دلالتی بعضی از این روایات یا همه‌شان را آبی از این جمع هستند چون آقا گریه می‌کرد که بابا چه تکلیف سنگینی است بر گردن من. من خودم کارهایم را انجام می‌دهم حالا باید دیگران را هم وادار کنم، بگویم بگویم گوش نکردند بزنم، زندان کنم، چه کار کنم، آن نشد... تا همه این مراتب. حضرت می‌فرماید نه نمی‌خواهد این قدر دیگه مشکل نیست. خب اگر آن امر آن جا شما مراد حضرت از آن امر همین باشد که خب حلی نشد که. مشکل که حل نشد. آن وقتی مشکل حل می‌شود که آن امر آن جا همین امر لسانی باشد.

سؤال: مشکل حل می‌شود توی آیه آمده نتیجه نهایی را بر عهده آدم گذاشته چه بسا با همه این مراحل هم باز هم همان نتیجه‌ای که حفاظت ...

جواب: آن مسأله دیگری است. فعلاً کلمه امر را داریم می‌گوییم. ما که آیه را بحث نمی‌کنیم. این جواب امام است که فرمود که همین که امر بکنی، نهی بکنی. خب این امر و نهی این جا معنایش گفتیم یعنی امر و نهی عرفی. صاحب جواهر آمد گفت درسته لو خلّی و طبعه یعنی امر و نهی عرفی. اما چون صریح است به واسطه آن صریح دست از این ظاهر برمی‌داریم می‌گوییم این جا که فرموده امرشان کن، نهی‌شان کن معنای عام مقصود است. یعنی امر لسانی و امر یدی و امر قلبی. این از باب این قاعده اصولی و عرفی که وقتی یک نصی داشتیم یک ظاهر داشتیم تعارض نمی‌کند. این تعارض بدوی است به واسطه آن نص دست از ظهور برمی‌داریم و ظهور را طبق نص معنا می‌کنیم. اشکال این است که این جا آن جمع عرفی قابل تطبیق نیست. چرا؟ چون اباء دارد، چرا اباء دارد چون سائل یک حالت گریه، یک حالت ...؟ یک حالتی برای او پیدا شده بود که عجب تکلیف سنگینی است به عهده من آمده. حضرت فرمودند نه بابا سنگین نیست. این وقتی می‌شود بگوییم سنگین نیست که به معنای عرفی‌اش باشد. اگر به این معنایی باشد که شما می‌فرمایید همان سنگینی است که او از آن می‌ترسید و گریه می‌کرد.

سؤال: امر یدی خیلی کم اتفاق می‌افتد.

جواب: کم اتفاق می‌افتد؟ شما هنوز مبتلا نشدید الحمدلله.

سؤال: ...؟

جواب: نه، اشتباه می‌فرمایید او از آیه این را نفهمیده بود چون آیه ببینید امر و نهی توی آن نیست. می‌گوید قوا.

سؤال: امر است دیگه.

جواب: نه آیه که می‌گوید حفظش کن. حضرت فرمود این حفظ کن آن معنایی نیست که توی ذهنت آمده که واقعاً حفظش کن. این این است که امر و نهی‌اش بکن. حالا گوش کرد تو آن «قوا» را انجام دادی. آن ناراحتی او از چی بود؟ آن ناراحتی از خود آیه بود که آیه دارد تکلیف مهمی به گردن من می‌دهد. حضرت آیه را جوری تفسیر کرد که آن ناراحتی از بین برود. این تفسیر در صورتی می‌تواند ناراحتی را از بین ببرد که به معنای عرفی باشد اما اگر به معنای عرفی نباشد حق داشت او ناراحت بشود. چون دارد یک تفسیری می‌کند که ...

سؤال: ...؟

جواب: سه تا با هم دیگه.

سؤال: این که فرمودند نکته مهمی بود که آیه می‌گوید نتیجه یعنی شما حفظ‌شان کن، ممکن است کسی دارد ...

جواب: راهش را دارد روایت نقل می‌کند.

سؤال: خب راهش ...؟

جواب: روایات را داریم می‌گوییم یعنی می‌خواهیم بگوییم امر و نهی به چه معنا است. ما به آیه فعلاً کاری نداریم. حرف سر این بود مستدل می‌گفت این روایات دلالت می‌کند که

واژه امر و واژه نهی به معنای عرفی استعمال شده و چون این باب خودش باب امر به معروف است و این جا با جاهای دیگر فرق نمی‌کند از این می‌فهمیم که در باب امر به معروف و نهی از منکر پس همان امر و نهی عرفی مقصود است پس این معارضه می‌کند با آن که می‌گفت سه مرحله دارد. جواب این است که صاحب جواهر می‌گوید نه آقا این امر این جا هم یعنی هر سه مرحله چرا؟ چون آن نص است، این ظاهر است ما دست از ظاهرش باید برداریم همان جوری که آن جا معنا می‌کنیم معنا نکنیم. پس هماهنگ شد.

سؤال: اشکال چیه حالا؟

جواب: هیچ اشکالی. اشکال ما این است که آقا این آبی است از این جور معنا کردن.

سؤال: چرا؟

جواب: چون وقتی این جوری معنا کردی باز همان سنگینی باری که او از آن ناراحت بود بر دوشش هست.

سؤال: آن نیست دیگه.

جواب: آن وقایعه نهایی نیست اما شبیه همین است. این باید همان گریه‌اش سر جایش باشد. ما وقتی می‌خواهیم افراد را وادار بکنیم دیگه باید چه کار کنیم، یقه‌مان را پاره کنیم. خب باید همین کار را بکنیم. هی به آن‌ها بگوییم، نشد کتک بزنیم، نشد برویم دادگاه شکایت بکنیم ببریمش زندان. نشد فلان کار بکنیم. همین کارها را باید بکنیم.

سؤال: او از این ناراحت نبود از این ناراحت بود ...

جواب: از همین ناراحت بود. می‌گفت که من خودم نمی‌توانم کلّفت غیری و الا...؟ این قدر حرف می‌زنی خب بگو نمازت را هم بخوان. به او بگویی سلام علیکم حالتان خوبه به جای این بگو نمازت را بخوان.

سؤال: حالا اهل نه، جامعه چی؟

جواب: جامعه هم همین جور است.

سؤال: با شرایطی که دارد.

البته خب این به خدمت شما عرض شود که جواب دوم.

جواب سوم:

سؤال: ...؟ شما معنا کردید به لسان با لسان که حفظ نمی‌شود...؟

جواب: بله در قوا است دیگه. امام علیه السلام این جا... آیه شریفه را حضرت فرمود همین امر و نهی است. این «قوا» که خدا فرموده آن جوری نیست که شما خیال می‌کنید.

سؤال: ...؟

جواب: حالا بحث ما که «قوا» نیست که بگوییم حقیقت شرعی ثابت شده یا نه. ما در

واژه امر و نهی داریم صحبت می‌کنیم. خب بله آن جا هم درسته، «قوا» آن جا هم پس آن معنایی که شما خیال کردید نیست.

و اما جواب سوم:

جواب سوم این است که آقا ما در این که امر و نهی سه مرتبه دارد فقط در بند آن روایات نیستیم. اجماع قطعی بر این مسأله وجود دارد. آن ور اجماعی است. این روایت اگر به قرینه آن اجماع می‌شود حملش کنیم بر معنای اعم فیها و نعم. اگر نمی‌شود پس این روایت مخالف اجماع و سنت قطعی است خودش حجت نیست. چون یکی از شرایط حجت خبر واحد چیه؟ این است که مخالف سنت قطعی نباشد. مخالف اجماع نباشد. این مخالف اجماع است. پس اگر حمل می‌شود بر همان معنا که نعم الوفاق، و دیگه تعارض برطرف شد. اگر حمل بر آن معنا نمی‌شود و قابل حمل بر آن معنا نیست کما هو الحق که گفتیم اباء دارد پس می‌شود مخالف سنت قطعی، مخالف اجماع و شرط حجتش را از دست می‌دهد. این هم یک جوابی است که یستفاد من کلام... البته حالا با پیاز داغ‌هایش و توضیحات اضافی‌اش. اصلش استفاده ممکن است بکنیم از کلام علامه در کشف المراد.

علامه رضوان الله علیه در شرح تجرید الاعتقاد خواجه بعد از این که خواجه در متن فرموده واجب است امر به معروف و نهی از منکر ایشان می‌فرماید در شرح:

الامر بالمعروف هو القول الدال على الحمل على الطاعة أو نفس الحمل على الطاعة. أو ارادة وقوعها من الأمور که این‌ها همان مراتب ثلاثه است. این امر یا قول دال بر حمل طاعت است، بکن و نکن. یا نفس حمل بر طاعت است که باید و کارهای عملی آن را وادار می‌کند. أو ارادة وقوعها من الأمور یک امر قلبی. و النهی عن المنکر هم هو المنع عن المعاصی أو القول المقتضى لذلك أو کراهة وقوعها که باز همان سه مرحله است.

و إنما قلنا ذلك ... چرا آقا می‌گویی امر یعنی این. امر توی لغت و عرف معنایش این نیست.

و إنما قلنا ذلك للإجماع على أنَّهما يجبان باليد و اللسان و القلب.

چون اجماع داریم دست از ظهور بدوی واژه امر و نهی برمی‌داریم. و این جور معنا می‌کنیم. حالا این فرمایش علامه را به یک توضیح بیشتری عرض کردیم که این اجماع یا قرینه می‌شود مثل کاری که علامه کرده، که ما این روایات وارده در ذیل آیه «و قوا انفسکم» را به معنای عام بگیریم که ایشان این کار را کرده. یا اگر این نمی‌شود کما این که ما تقویت کردیم این نمی‌شود چون اباء دارد از این معنا. خب اگر این نمی‌شود چی می‌شود؟ خب این روایت مخالفت سنت قطعی می‌شود. وقتی مخالف سنت قطعی شد خودش حجت نیست.

سؤال: ...؟

جواب: حالا بله این درسته فرمایش شما.

این هم این جواب سوم که ببینید فعلی مثل علامه قدس سره به بزرگانی ...؟ اشکال همین است که ایشان اشاره می‌فرماید که خب این مبنی است بر این که این اجماع مسلّم باشد. اما اگر ما گفتیم که چنین اجماعی نیست چرا؟ این اجماع در اثر یک برداشت

اشتباه ممکن است باشد یا عده‌ای کلمات که خلط شده بین وظایف آخر و امر به معروف و خیال شده آن‌ها مراتب این هستند. نه، این‌ها وظایف جداگانه از هم هستند.

سؤال: ...؟

جواب: همه نیست. اجماع منقول است نگفتیم کلمات همه که نیست.

بنابراین این اجماع در صغرایش محل اشکال است که چنین اجماعی ما واقعاً داشته باشیم.

سؤال: ...؟

جواب: همه عرض کردم صغری محل اشکال است. اجماع ایشان اجماع منقول است توی کلام شیخ طوسی اصلاً چنین اجماعی هست؟ توی کلام صدوق هست؟ توی کلام مفید هست؟ توی کلام ابن براج هست؟ توی کلام ابن زهره هست؟ کجاست؟ علامه که این مال اواخر است حالا ادعای اجماع دارد می‌کند. اجماعات وقتی است که اگر واقعاً باشد توی کلمات این‌ها همه باشد.

سؤال: خود فتوایش هم نیست توی کلمات‌شان؟

جواب: حالا بعضی فتوهایش هست. ولی آن‌ها کارهای فقهی است نه این که می‌گوید روایت است. ممکن است این جوری ترتیب دادند یک بسته‌ای درست کردند گفتند آقا شما به این ترتیب عمل کنید نه این که توی روایات به این معنا است. حالا این‌ها تتبعات اکثرش با شما که حتماً این تتبعات را بفرمایید، نتایجش هم اگر به من بدهید خوبه.

و اما اشکال... جواب این کلمه را هم بگویم.

جواب چهارم یک جواب ظریفی است. که صاحب جواهر قدس سره ضم یک روایت را... پای یک روایت را می‌آورد توی میدان با آمدن پای آن روایت توی میدان می‌خواهد مسأله را حل کند. می‌فرماید... من حالا فقط برای این که بهش فکر بکنید دیگه توضیحاتش را امروز نمی‌توانم بدهم یک روایتی داریم به این عنوان که آدرسش را هم پیدا کنید خوبه.

مَا جَعَلَ اللَّهُ بَسْطَ اللِّسَانِ وَ كَفَّ الْيَدِ وَ لَكِنْ جَعَلَهُمَا يُبَسِّطَانِ مَعًا وَ يُكْفَانِ مَعًا.

«ما جعل الله بسط اللسان» که بگوید بگویند ولی «و كف اليد» ولی بگوید کار دستی نکنید. خدا این کار را قرار نداده. یا هر دو را تجویز کرده یا هر دو را منع کرده. هر جا گفته دست نزن، حرف هم نزن. هر جا گفته حرف بزن، دست هم می‌توانی بزنی. این روایت این جوری داریم. از این روایت خواسته استفاده بکند. به دو بیان می‌شود تقریر کرد کلام این بزرگ مرد را. فرمایشی نفرموده دو بار. یکی این روایت دلالت التزام درست می‌کند، یکی این روایت حکومت درست می‌کند. حالا ان شاء الله تقریر التزام، تقریر حکومت را فردا ان شاء الله

و صلی الله علی محمد و آل محمد.